

و لطافت تقریر به حدی رسیده بود که مضامین مغلقه^۱ و مدعیات مشکله را به اخصر^۲ عبارت و اوجز بیان و الطف استعارات بلا تأمل و تفکر به اسرع زمان در سلك بیان می آورد و در این وادی هیچ يك از منشیان فصاحت شعار و سخنوران بلاغت آثار که در عرصه فضیلت گستری گوی نفوق و رجحان از اکفا و اقران ر بوده اند رتبه او نداشتند. چنانچه مسودات احکام مطاعه لازم الاطاعة که در هر باب نموده مردم در دست دارند، شاهد این معنی است و همگی او را مسلم می داشتند و پیوسته در اجرای مهام سرمایه عدالت و رعیت پروری را پیرایه خوف و خشیت الهی ساخته دقیقه ای از دقائق حسن سلوک و نیکو معاشی نامرعی نگذاشتی و با وجود رفعت شان با جمیع خلائق در مقام تواضع و فروتنی بوده در تقریر و تحریر کمال ادب ملاحظه کردی و در نهایت فروتنی به جای آوردی و حسن ادب و تواضع بر وجهی هر کوز فطرت و مکنون جبلت او گشته بود که مدلول آیه^۳

بدو صادق می آمد و همیشه [چون]^۴ در مجلس اشرف فرصت مقتضای عرض مهام نبود، آن حضرت وعده های خلاف به مردم می داد. از آن رهگذر مردم متضرر و آزرده خاطر بودند. در اوایل حال مومی الیه ملازم قاضی محمد کاشی بود. بعد از آن در ایام وکالت میرزا شاه حسین به اتفاق خواجه جلال الدین محمد تبریزی وزیر میرزا شاه حسین بود. بعد از احراق خواجه جلال الدین محمد منصب وزارت به استقلال به سیادت پناه مومی الیه تفویض یافت و در حین آنکه نزاع طایفه تنکلو و استاجلو پیدا شد و به قتال انجامید مشارالیه به کیلان افتاد. مدتهای مدید محبوس و مقید نزد مظفر سلطان بود و امیر حسام الدین، بنا بر عداوت قدیمی که او به آن

۱ - س : متعلقه

۲ - س : احضر - م : احصر

۳ - در کلیه نسخ جای این آیه سفید مانده

۴ - م فقط

۵ - م اضافه دارد : از روی ضرورت

سیادت پناه داشت^۱ از اقسام آزارها و اهانت چیزی فرو نگذاشت و چون میانۀ قاضی جهان و سلسله نوربخشیه خصومت موروثی تصمیم یافته بود و مظفر سلطان خود را مرید آن سلسله می دانست از آن جانب نیز^۲ تحریکات می شد و علاوه ایذا و اهانت او می گشت و چون از هبوط نکتت زورق حیات مظفر سلطان در گرداب و غرقاب عقاب افتاده دستگیر پنجه تقدیر شد، قاضی جهان در آن قضیه از کیلان بیرون آمده مجدداً منصب وزارت شاه دین پناه به مشارکت امیر سعدالدین عنایة الله خوزانی بدو تفویض رفت و مومی الیه پیوسته در مقام کسر حرمت و اهانت قاضی جهان مشار الیه بود تا آن که از دست [برد زمان تکلفات یافت].

بعد از آن سیادت پناه مومی الیه در آن منصب مستقل گشته مدت پانزده سال بر وفق اراده خاطر اوقات گذرانیده داد عیش و حضور داد و چون در اواخر عمر که سنین از ستین در گذشته در حدود سبعین و ثمانین قرار گرفته بود، ضعف پیری صورت الشیب مقدمه العیب را نمودار ساخت و عصای نومیدی الکهل یأس الأهل به دست او داد. آن استقلال در وزارت نداشت. ترک مهمات دیوانی کرده رخصت گرفت که پای عزالت در دامن خمبول کشیده در گوشه‌ای به دعا گوئی دوام دولت روز افزون و وظایف طاعات و عبادات اقدام نماید. بعد از آن از این معنی نادم و پشیمان شد. فاما ندامت سودی نداشت و در قزوین رحل اقامت انداخت. روزی چند که در قزوین توطن نموده بود به مسامع عز و جلال رسید که بعضی از قرای وقفی مدت مدید است که در تصرف اوست و به ملکیت به تحت تصرف خود در آورده. رأی کیتی نمای شاه دین پناه اقتضای آن فرمود که به اقبیح وجوه آن

۱- م اضافه دارد: می گویند

۲- ن، الف: زمان مکلفات یافت - ب: از دست زبان تکلفات یافت - س: و

زمان تکلفان امان یافت. منظور اشاره به عاقبت وخیم سعدالدین خوزانی است.

مجال را از تصرف او انتزاع نمایند و اجرة المثل ایام گذشته را که مبلغها می شد باز یافت نمایند. قبل از آن که این قضیه به وقوع انجامد خود را به درگاه معلی رسانید. همین که نواب اعلی خبر آمدن او را استماع فرمودند به واسطه آن که مبدا او دوباره اراده وزارت کند و کالت و وزارت دیوان اعلی را به نواب معصوم بیک صفوی شفقت فرمودند. [همین که قاضی جهان به شرف سجده شکر مشرف شد این بیت خواجه حافظ را خواند که:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه این جا به پناه آمده ایم]^۱

نواب کامیاب همایون نظر بر عجز و بیچارگی و پیری و ضعف حال و پیریشانی احوال او نموده آن مقدمات را طی فرموده مبلغی نیز به رسم سیورغال بدو ارزانی داشت و رخصت یافته متوجه قزوین گشت.

[در این سال در زنجان رود متوفی شد. جسدش را در شاهزاده حسین دفن نمودند.]^۲ در تاریخ فوتش گفته اند:

بگاهی چو آحاد قاضی جهان بیابی ز تاریخ مرکش نشان

[گفتار در قضایائی که در سنه اصدی و ستین و تسعمایه واقع گردیده]

مستولی شدن رومیان بر شهر زور]^۳

در این سال، عثمان پاشا به فرمان سلطان سلیمان به شهر زور آمد. سرخاب -

۱ - م : ایام تصرف را که مبلغهای کلی می شد

۲ - م فقط

۳ - م : در زنجان متوفی شد و نعش را در روضه امامزاده با تمکین شاهزاده -

حسین (ع) دفن کردند

۴ - م : فرستادن شاه دین پناه امرا را به مدد سرخاب کرد و گریختن عثمان پاشا

کرد که بعد از بکه اردلان حاکم آن دیار شده بود، در قلعه ظلم متحصن گردید و کس به درگاه عالم پناه فرستاده استمداد نمود. شاه دین پناه سلطان ابراهیم- میرزا و بدرخان و امیر غیب بیک را با جمعی کثیر از بهادران به مدد سرخاب اردلان فرستاد. قراولان عساکر ظفر نشان چند کس از متعینان سپاه روم را دستگیر کرده به نزد امرآوردند. بنا بر آن، خوف تمام بر ضمیر عثمان پاشا استیلا یافته از بالای قلعه کوچ کرده روانه دیار خود شدند.

در آن اوان که اردوی گردون شکوه در موضع اراق بود، سید شمس الدین دلیجانی^۲ که به روم رفته بود، به اردوی ظفر شعار رسید و کتابتی که خواندگار فرستاده بود گذرانید و در آن [مکتوب تعظیم]^۳ پادشاه مشرق و مغرب زیاده نکرده بودند. بنا بر آن، آن حضرت، [شاهزاده عالمیان]^۴ و معصوم بیک صفوی و شاهقلی خلیفه مهرداد را با جمعی غازیان جرار به تاخت ولایت پادشاه روم روانه گردانید و سلطان حسین میرزا و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی را به تاخت کردستان ارسال نمود. [شاهزاده عالمیان]^۴ وان و وسطان و ارجیش و عادل جواز را غارت کرده سالماً غانماً به اردو مراجعت نمود. سلطان حسین میرزا و شاهوردی - سلطان زیاد اوغلی نیز کور را تاخته و سوخته مظفر و منصور با غنائم نامحصور در نخجوان به اردوی ظفر نشان ملحق شدند.

۱ - م : نقیان

۲ - چنین است در نسخه م - سایر نسخ : دلیجانی

۳ - م : در آن کتابت تعظیم و تکریم

۴ - م : اسمعیل میرزا

گفتار در لشکر کشیدن سلطان سلیمان نوبت چهارم به آذربایجان^۱

چون در بهار ابر آزار در کنار جویبار و دامن کوهسار به جلوه گری درآمد،
مرغان خوش الحان از اطراف بستان و گلستان نغمه سرائی آغاز نمودند.

نظم

ترنم‌های مرغان خوش آواز	به دلها داده شوق رفته را باز
صبا چون مطربان در پرده سازی	ز نرگس بر سر چینی نوازی
به دست آورد شاخ از خار گلبن	برای گریه های بید ناخن
برون آورده از هر گوشه گلزار	به کبریت بنفشه آتش از خار
ز اطلسهای خاره کرده خاره	ملمع چون فرنگی پاره پاره

سلطان سلیمان پادشاه روم با سپاه از حیز شمار بیرون و از قطرات امطار و
اوراق اشجار افزون و از رومیان زحل طلعت مریخ پیکر تفتنگ افکن تیغ گذار
باعرابهای چون چرخ فلک کج رفتار، از حلب بیرون آمده کوچ بر کوچ متوجه
آذربایجان گشت.

چون شاه دین پناه بر این حال اطلاع یافت، با دلیرانی که به رماح
[کهر بارنگ]^۲ کوه را به سان گاه از خرمن خاک بر بایند و به باد حمله مثل گاه
کوه کران سنگ را شعرند و نوک پیکان کوه گذار از سنگ خارا بگذرانند از
نخجوان بیرون آمده بیلاق بازار چای را مخیم نزول همایون ساخت. در آن
اثنای خان بیک^۳ سعدلو به قراولی روان گردید. در حجاب ظلام لیل به غازان بیک

۱ - به جای این عنوان در نسخه م: گفتار در وقایع که در سنه احدی و ستین و

تسعمایه واقع شده

۲ - س: گهر بار نوک

۳ - ن: الوخان بیک - س: الوند خان

که قراول سپاه روم بود رسیده حمله نمود. به نیروی دولت قاهره بر ایشان غالب آمده بیست و پنج نفر به قتل آورد و رؤس ایشان را به درگاه همایون فرستاد. در آن اثنا، سلطان سلیمان در حوالی نخجوان فرود آمده جنود او از ریک روان و مور بیابان افزون طریق اجتماع به نوعی گرفت که بیاض خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه در روز حمرة از چهره خورشید و در شب سواد از چهره ماه می زدود.

بیت

ز بس پرده و خیمه رنگ رنگ شده روی هامون چوپشت پلنگ
 در آن اثنا، ملازمان حسن بیک یوز باشی که به زبائگیری رفته بودند به فرامانلوویان^۱ جنگ کرده سی نفر از ایشان دستگیر نموده سی نفر دیگر را به قتل آورده به درگاه معلی آوردند و ایشان را در پای مشعل کردن زدند. بار دیگر الغ خان بیک سعدلو از عقب اردوی خواند کار رفته و کیل احمد پاشا که وزیر اعظم [خواند کار]^۲ بود با ذخیره بسیار از عقب اردو [ی خواند کار رفته و می رفت دچار آمد]^۳. دویست و پنجاه نفر ایشان را به قتل آورده به اردو مراجعت نمود. سلطان سلیمان نخجوان را سوزانیده به جانب ارز روم معاودت نمود. [روز به روز دلاوران جنود نصرت اثر بر اکراد دست یافته بعضی را کشته و جمعی را دستگیر کرده به استقبال موکب همایون می آوردند. چنانچه هر روز بیست نفر و پنجاه نفر به درگاه معلی می رسید]^۴. شاه دین پناه شاهرودی سلطان

۱ - ن : به قراولان - صحیح فرامانلوویان است . رجوع شود به تاریخ عثمانی تألیف

هامرپورگشتال .

۲ - س ، م ندارد

۳ - س : اردو می آمد

۴ - م ندارد

زياد اوغلی را به پاسبان روانه ساخت . مشار اليه آن ديوار را [قبل از رسيدن
 نحواند کار]^۱ تاخته و سوخته به اردوی کردون شکوه پيوست .
 [چون رايه شوکت و اقتدار مخالفان که به اوج استکبار برافراشته بودند
 ککواسار شد و نقوش نخوت که به استظهار اعوان و انصار و لشکر بی شمار بر لوح
 اسور و پندار نگاشته بودند زایل گشت]^۲ شاه دين پناه از بازار چای کوچ کرده
 به سعادت و اقبال به طرف ديوار روم روان شد .

ابيات

عنان تاب شد جانب ملك روم	به خيل و سپاه قيامت هجوم
روان بر زمين صدهزار آفتاب	ز نعل ستوران صرصر شتاب
به جنبش در آمد چو البرز کوه	شتر های جنگی روان پر شکوه

وغازيان ولايت داوايلى را تاختند و غنايم بسيار گرفتند . شاه دين پناه از
 موضع قائلو چمنى [اسماعيل ميرزا و] شاهقلى^۳ خليفه مهرداد را با جمعی از
 امرای نامدار به طرف اولتى^۴ ارسال نمود . امرای عالی تبار با سنان بيك که با
 جمعی روميان به فرمان خواندگار به تعمير راه آمده بودند دچار شده اکثر ايشان
 را به ضرب شمشير آبدار بر خاک هلاك انداختند و سنان بيك را دستگير کرده
 به اردوی همایون آوردند و چون از جانب خواندگار ایماي صلح شده بود شاه دين-
 پناه از سر خون سنان بيك در گذشت و او را همراه شاهقلى بيك قاچار نزد خواندگار
 فرستاد . ايشان معروض سلطان سليمان گردانيدند که خصومت موجب ويرانی
 مملکت است و صلح رفاهيت رعایا .

۱ - م فقط

۲ - م: ندارد

۳ - س: شاه خليفه مهرداد

۴ - ج: اولتى - م: ادل قی

شعر

چو سلطان گشاید در رستخیز
 خصوصت بود در جهان آن سحاب
 چو شاهان دم از صلح و یاری زنند
 جهانی شود فارغ از انقلاب
 دهد عالمی را به باد ستیز
 که سیلش کند عالمی را خراب
 دم از یاری و دوستداری زنند
 عمارت پذیرد جهان خراب
 سلطان سلیمان به صلح مایل شده شاهقلی بیک را به حصول مرام و شمول
 انعام رخصت انصراف ارزانی داشت و از جانبین کدورت به صفا تبدیل یافته قضیه
 عهد و پیمان به ایمان موکد گشت .

گفتار در رفتن شاه دین پناه نوبت چهارم به گرجستان

در آن اوان منهیان به عرض خسرو جهان رسانیدند که کبران به کثرت
 عدت [و عدد] و وفور [قوت و] استقلال و شوامخ جبال و شواحق تلال مستظهر آند.
 پای از دائره عناد و سر از کریبان فساد بر آورده اند و بنیان ایمان از ساحت سینه
 ناپاک ایشان منقطع و سبیل بلاد و دیار مسلمانان از شومی تعرض آن بی دینان منقطع.
 کوئی فحوای ان یا جوج و مأجوج مفسدون فی الارض^۴ در شأن ایشان نازل شده و
 مودای وهم من کل حدب ینسلون^۵ از نسل بد اصل ایشان حاصل آمده . چون خبر
 مذکوره به مسامع عالیہ رسید ، شاه دین پناه با خیل و سپاه [برای تقویت دین
 حضرت سید المرسلین و از کمال حمیت پادشاهانه به قصد تخریب دیار کفار گرج
 به دولت و سعادت]^۵ علم عزیمت [بر افراختن و دربرات الی نزول اجلال نمود]^۶ . مجموع

۱ - م ، ن ندارد

۲ - س : مستحضر

۳ - سورة الکهف ۹۴

۴ - الانبیاء ۹۶

۵ - م ندارد

۶ - م : به جانب گرجستان بر افراخت

آن دیار جنگل بود. به حیثیتی که از تشابك اشجار نسیم را به دشواری گذار میسر می شد.

چون خبر توجه جنود ظفر شمار به کفار فجار رسید از غایت وهم هر يك به گوشه‌ای متفرق و آواره شدند. لواسان ولد داود که والی آن دیار بود، قطع نظر از قلاع و محال و اهل و عیال کرده نیم جانی به هزار حیل از میان بیرون برد و خود را به مأمنی رسانید و سایر گرجیان را از استماع این خبر و صوت کوس و انفاره زهره‌ها چاك چاك و جگرها پاره پاره شده از بیم سپاه بجر جوش رعد خروش آتش خوف و خطر بر خرمن ثبات و قرارشان افتاد و دست عجز در دامن فرار زده به کوه‌ها و مغاره‌ها و جنگلها گریختند و گروهی به حصارهای حصین متحصن شدند و غازیان در میان درختها رفته اکثر آن بی‌دینان را به مقتضای و قاتلوا المشرکین کافه عمل کرده به تیغ بی دریغ جهاد گذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر نمودند و بسیاری از کاد و کوسفند غنیمت یافتند. بعد از آن لوای عالم آرای عزیمت کوری که پایتخت لواسان بود تصمیم فرمود و از راههای سخت و بیشه‌های پردرخت عبور نمودند. سپاه نصرت پناه آن دیار را نیز تاخته غنیمت بسیار از دختران کلمذار و پسران خورشید رخسار گرفتند.

چون رایات فتح آیات سایه وصول به قلعه مزروت انداخت، حصارى بود که رفعت باره آن چون قدر شاه جهان از اوج کیوان گذشته و اساس آن چون قاعده دولت قاهره رسوخ پذیرفته. از فراز آن کیفیت عقد پروین از حقه سپهر-برین می نمود و حقیقت اشکال مهره‌های کواکب بر بساط سما معاینه می گشت.

نظم

شد میخ زمین ستون افلاك
زان سوی سما هزار فرسنگ

حصن حجرش جواهر پاك
بیخس به نشیب برده آهنك

تیغش به فراز برده خرگاه زان سوی سماک سالها راه

و هرگز شمشیر رایت نهدی بر آفاق آن کهسار نتابیده و مطلقاً از تابش
مصباح ایمان صبح سعادت بر غره نواحی آن قلعه ندیده. جنود ظفر شعار بر حسب
فرمان آن حصار رادایره وار در میان گرفته به ترتیب قلعه گیری اشتغال نمودند.
گرچنان کافر کیش به استواری حصار خویش مغرور گشته آغاز مخالفت کردند.
امرای کامکار و غازیان نامدار از اطراف و جوانب جنگ انداختند. آخر الامر
هاتف غیب ندای انا فتحنا لك فتحاً مبیناً به گوش آن حضرت رسانید و مبشر اقبال
این ندا در داد:

بیت

به قلعه ای که رسی گر حصار گردون است

به دولت بکشاید مفتوح الأبواب

کو تووال قلعه پارساتان^۲ از نهیب صوت دلیران گردون سطوت مضرب -
گشته از در عجز و مسکنت در آمده به اقدام عبودیت از قلعه بیرون آمد و حصار
را تسلیم نمود. شاه دین پناه بعد از فتح آن قلعه روانه حصار آیدین گردید و آن
قلعه ای است در کمال متانت و استحکام و بال طایر وهم و خیال از یرواز بر فراز
بروج آن منکسر^۴ و دست حوادث روزگار از دامن خاکریزش کوتاه و قاصر.

نظم

طیور وهم عمری بر پریده به دیوار فصیلش نارسیده

ز برج او کمند وهم کوتاه بود يك روزن از دیوار او ماه

۱- ن اضافه دارد: وعده ای که از اولیای دین موعود بود.

۲- سورة الفتح ۱

۳- ن: پارسایان

۴- س: منکر

به جنب او فلک بی اعتباری
 جهان در عرصه بومش خرابی
 در او کنجی گرفته ربع مسکون
 اما محافظان آن حصار در آن روز کار از ناوران بودند . لواسان مادر خود
 را در آن جا گذاشته بود . سپاه منصور جنگ انداخته به ضرب توپ و نقب فصیل
 آن قلعه را خراب کردند و دلاوران چست و چالاک و جوانان بی باک به يك بار
 هجوم کرده به قلعه درآمدند .

نظم

دویدند شیران به بارو دلیر
 شد آن قلعه سهمگین برج شیر
 فلک بازمین هم سر جنگ داشت
 زیستاره دامن پراز سنگ داشت
 و کرجیان به ازدحام تمام به دفع غازیان روی آوردند و يك ساعت نجومی
 از اطراف بروج درعین دخول و خروج میان مبارزان قلعه کشا و آن مشرکان
 دشمن خدا جنگی در پیوست که دیده های تیزبین آسمان در نظاره آن حیران
 ماند . از بالای برج و باره مغزهای بی سر و سرهای بی مغز چون اثمار اشجار از
 تندباد خریفی ریزان شد و به زخم بیع آتشبار آبدار بسیار از آن کرجیان بد
 کردار راو مأویهم جهنم و بش المهاد^۲ فرستادند و مادر لواسان را با اکثر از ناوران
 اسیر کردند و به درگاه [شاه^۳] آوردند .

در آن اثنا منهیان به عرض خسرو جهان رسانیدند که در این حوالی قلعه ای
 است^۵ نام و جمعی از کرجیان آن حصار را پناه ساخته و لوای مخالفت بر افراخته .

۱- س : بیرون

۲- س : آثار

۳- سورة الرعد ۱۸

۴- س : اسلام

۵- در کلیه نسخ جای این اسم سفیدمانده .

شاه دین پناه شاهرودی سلطان زیاد اوغلی را به فتح آن قلعه نامزد نمود. امیر - مشارالیه به جنگ آن قلعه را به چنگ آورده به اردوی همایون ملحق گردید و جنود ظفر شعار، به یاری حضرت پروردگار قلعه بسیار که در آن دیوار در تصرف کفار فجحار نابکار بود به قوت بازوی کامکار مسخر گردانیدند و اسیر بسیار که از سی هزار متجاوز بود گرفتند. با اموال نامحصور به بردع آمدند و دبیران لطایف - نکار و منشیان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات آن دیوار به قلم مشکبار در آورده خبر بشارت به مسامع اهالی بلاد آذربایجان و شیروان و شکی و عراق و فارس و کرمان و سیستان و کردستان و سواحل عمان و خراسان رسانیدند.

مجار به نمودن عبدالله خان استاجلو با قاسم بیگ شیروانی

در آن اوان که سلطان سلیمان به آذربایجان آمد، قاسم بیگ شیروانی را با لشکر کران از راه کفه به شیروان فرستاد و ایشان از دربند گذشته به آن بلاد در آمدند. مردمان شیروان فوج فوج از عبدالله خان روگردان شده به وی ملحق - گردیدند و جناب خانی به تأیید حضرت ربانی به مدافعه و مقابله ایشان روان - کشت. در موضع تنگه بدیشان رسید. سمنند خوش رفتار را به جولان در آورده به ایشان حمله نمود و اهل خلاف نیز تیغ تیز از غلاف بیرون آوردند و به مدافعه مشغول شدند و جمعی غازیان را مجروح گردانیدند. عبدالله خان به واسطه استحکام مکان کاری از پیش نبرده به شماخی معاودت نمود. قاسم بیگ به قلعه بیقرده آمد و چهل روز در آن مقام توقف نمود. و بعد از آن با جمعی مردمان کوتاه اندیش از مقر خویش بیرون آمده متوجه قلعه کلمستان شد. زیرا که عبدالله خان در آن جا بود. و عبدالله خان روی توکل به بارگاه خیرالناصرین آورده توسل به خاتم النبیین محکم کرده چون باد صرصر روی بدان دریای لشکر آورد. چون تقارب الفریقین

به الافی انجامید به ترتیب میمنه و میسره مشغول شدند. قاسم بیک با ده هزار سوار جرار و ینکیچریان نامدار مستعد قتال وجدال گردید و عبدالله خان که دو هزار سوار همراه داشت به ایشان حمله نمود. از ابتدای چاشت که آفتاب دولت غازیان ارتفاع داشت تا بین الصلوتین که وقت افول کوکب طالع منحوس آن ظلمه بد کردار بود توالی صدمات و تعاقب صولات انقطاع نیافت. هزار و پانصد نفر از دلیران روزگار آن زمره اشرا در عرصه معرکه بر خاک هلاک افتادند. در اثنای آمد شد تیر دلدوز و مهره تفنگک برق افروز متعلقان مردم اردوی خان به اسپان باد رفتار سوار شده یسال بسته به مدد آمدند. چون چشم شیروانیان بدیشان افتاد تصور نمودند که از جانب شاه کمک رسید. از هم فرو ریختند.

نظم

اگر چه بود کوه ثابت قدم چو آید قیامت بریزد ز هم

و با رنگ از بیم زرد و روی از نکبت سیاه به حال تباه به طرف تبرسران
گریختند و غازیان ایشان را تعاقب نموده جمعی را به قتل آورده از رؤس ایشان
منارها ساختند.

وقایع متنوعه

در این سال، شاه دین پناه بنا بر مراعات همسایگی و اظهار ملایمت و وفاداری
فرخزاد بیک ایشیک آقاسی را با مکتوب محبت اسلوب و رسالتی بغایت دلفریب
و مرغوب به سلطان سلیمان پادشاه روم فرستاد و آغاز تأکید مصادقت و موافقت
در میان نهاد.

هم در این سال، عثمان پاشا به شهر زور آمده [قصد سرخاب کرد]^۱.
[سرخاب کرد]^۲ بی آن که جنگ کند ولایت را انداخته به مرهویان آمد. رومیان

۱- س : دو

۲- ن ، م ندارد

۳- س ندارد

بر آن دیار مستولی شدند .

متوفیات

سلیمان شاه بن شیر خان افغان که والی بلاد هند بود ، در این سال از غم آباد فانی به نعیم جاودانی رحلت نمود و هرج و مرج در اطراف هندوستان شایع گردید و از انعدام پادشاه نافذالفرمان که به دفع مضرت جهان قیام تواند نمود، سر فرموده [لولا السلطان لأكل الناس بعضهم بعضاً] ظاهر شد . درهای عیش و عشرت بر روی رعیت آن ولایت بسته گشت . امواج دریای فنا تا بحر اخضر رسید . افواج فتنه و بلا در اطراف و اکناف ظاهر گردید . در هیچ کلبنی کلی و بر هیچ شاخی بلبلی و در هیچ [جامی ملی^۲] نماند . عاقبت چون زه کمان گوشه گرفت و فتنه و آشوب چون نقطه مرکز در میان آمد .

نظم

عاقل کجا رود که جهان دار ظلم گشت

نحل از کجا چرد که کیا زهر ناب شد

از سیل اشک بر سر طوفان واقعه

خوناب قبه قبه^۳ به شکل حجاب شد

افلاک را پلاس مصیبت لباس گشت

اجسام را وقایه ظلمت حجاب شد

هم در این سال ، سلطان محمود والی کجرات متوجه عالم آخرت گردید .

و هم در این سال ، نظام الملک که فرمانفرمای دکن بود روانه آن جهان شد .

مولانا قاسم گاهی در آن واقعه گوید :

۱- : لولا السلطان لاهل الناس بعضهم لبعض ظهيرا - ن : لولا السلطان اجل الناس

بعضهم بعضا .

۲- س : در هیچ جای پلی

۳- س : رفته رفته

شعر

سه خسرو را قران آمد به يك سال
 یکی محمود شاهنشاه کجرات
 دوم اسلام شه سلطان دهلی
 سیوم آمد نظام الملک بحیری
 زمن تاریخ فوت آن سه خسرو
 چومی پرسی «زوال خسروان» بود**
 مولانا حیرتی که عمدة الشعرای زمان خود بود و در منقبت کوی کوی
 مسابقت از امثال و اقران می ربود، در این سال در کاشان از کوشکی افتاده دفتر
 اوراق عمر را به باد فنا داد. از منظوماتش قصاید و دیوان غزلیات و بهجة المباحج
 و قصیده‌ای مصنوع که در جواب قصیده خواجه سلمان سادجی گفته و از قزوینیان
 شکوه نموده چند بیت نوشته شد :

نظم

وقت آن آمد که آساید سپهر^۱ بی مدار

چون زمین در سایهات ای سایه پروردگار

پادشاهها مدت نه ماه شد کاین ناتوان

مانده در قزوین خراب و خسته و مجر و وح و زار

یافتم وضع تسنن در وضع و در شریف

دیدم آثار تخرج در صفار و در کبار

در مقابر پای شسته از فقیر و از غنی

در مساجد دست بسته از یمین و از یسار

در زمان چون نوشاهی دست بستن در نماز

هست کاری دست بسته ای شه عالی تبار

قاضی این ملک نسل خالد ابن الولید

مفتی این شهر فرزند سعید نابکار

کشته گردیده ز تیغ شاه غازی هر دو را
 هم برادر هم پدر هم یار هم خویش و تبار
 خود بفرمای شه دانا که اکنون این گروه
 داعی خصم اند یا مولای شاه کامکار
 قتل عامی گر نباشد قتل خاصی می توان
 خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار
 نیستند اینها رعایائی که باشد قتلشان
 موجب تخفیف مال و مانع خرج دیار
 بلکه هر يك مبلغی از مال دیوان می خورند
 سر به سر صاحب سیورغال اند و هم ادرار دار

گفتار در قضایائی که در سنه اثنی و صتین و تسعمایه واقع گردیده

گفتار در فرستادن شاه دین پناه سپاه بر سراپای روسیاه

در این سال خبر آمد که آبای تر کمان بر باره طغیان سوار کشته فکر
 خونریزی و داعیه فتنه انگیزی دارد و صورت محال بر لوح خیال می نگارد . بنا
 بر آن ، شاه دین پناه کو کجه سلطان قاجار و علی سلطان طائی اوغلی ذوالقدر را
 با فوجی از بهادران جوشن ور روانه استرآباد گردانید و ایشان با چرنداب سلطان
 شاملو و مصطفی بیك و رساق به جانب حشم تر کمانان یقه ایلغار کردند و خانه کوچ
 ایشان را گرفته رایت استیلا بر افراختند و بعد از چند روز آبای تر کمان با غلبه
 تمام به کنار اردوی چرنداب سلطان شاملو و مصطفی بیك و رساق آمده صورت
 انداخت . غازیان و رساق و دلاوران به استحقاق اصلا تغییر به حال خود راه ندادند و
 معاندان را به ضرب تیر و تفنگ مغلوب ساختند .

در این اثنا سیف بیك بیات به رسم قرآولی از اردوی کو کجه سلطان بیرون

رفته بود. ابای تر کمان به وی رسیده بعد از جنگ بسیار وی را دستگیر کردانید. و گو کجه سلطان و سایر امرای عظام به رسم ایلغار از قفای آن نوابکار بیرون رفتند. ابای تر کمان از بیم شمشیر غازیان آتش پای گشته بساط خاک را باد کردار می بیمود تا نزد والی خوارزم علی سلطان از بک رفت و از وی مدد طلب نمود. علی سلطان با جنود فراوان متوجه امر او شد. چون آن دو سپاه رزم خواه دست و گریبان نزدیک رسیدند، علی سلطان [ترك خصوصت کرده اسب چند نزد امرا فرستاد] ^۱. ایشان نیز ملازم او را خلعت داده نزد علی سلطان روانه گردانیدند. بعد از صلح گو کجه سلطان قاجار علم عزیمت به جانب عالم آخرت ^۲ برافراخت و سایر امرا هر يك متوجه دیار خود شدند.

گفتار در محاربه نمودن همایون پادشاه با سلطان اسکندر ^۳

چون انقلاب ولایت هندوستان و پریشانی مردمان افغان به همایون پادشاه رسید با سپاه زیاده از قطرات امطار و بیرون از حصر و شمار از روی مکنت و اقمطار متوجه آن دیار شد. سپاه جغتای در کنار آب ماخوره ^۴ با حسین خان و فتح خان جنگ عظیم کردند. افغان مغلوب شده سلك جمعیت ایشان از هم گسیخت. بعضی پناه به سلطان اسکندر که حاکم دهلی شده بود بردند و بعضی به کوهها رفته در مقام جمع آوردن لشکر شدند.

همایون پادشاه با جمعی امرای دولتخواه یسال بسته روانه دهلی شد. چون

۱- م: علی سلطان از بک اسبی چند پیش امر افرستاده اظهار دوستی کرد.

۲- م: سقر

۳- م: گفتار در وقایع سنه اثنی و ستین و تسعمایه و فرستادن شاه دین پناه امر را

به سرترالی (؟) ذکر محاربه نمودن نواب همایون پادشاه با سلطان اسکندر.

۴- ن: ماخواره - م: مامواره

سلطان اسکندر از توجه جیش ظفر اثر مطلع شد ، با سپاه بی پایان و شوکت تمام متوجه سر هند گردید . گرداگرد اردوی خود را خندق برید . همایون پادشاه با خیل و سپاه نزدیک ایشان فرود آمد چنانچه ضربن می رسید و از آن جانب سلطان اسکندر سپاه را آراسته و خاطر از جبن و بد دلی پیراسته بود . پیلان کوه بنیاد ابر نهاد سپهر پیکر صاعقه هیبت برق صولت را کجیم پوشانیده و خراطیم ایشان را به زره گرفته هندوان زاغ چهر بر او سوار گشته سفید مهره می زدند .

بیت

به پشت ژنده پیلان بر نشسته ناک اندازان

چو عفریتان آتشبار بر تلهای خاکستر

آسمان از غبار [چون زمین] لباس اغبر پوشیده و زمین از یولاد و پوش

به سان سحاب جوشن ورشد .

بیت

ز کرد آسمان در سیاهی شده ز جوشن زمین پشت ماهی شده

اعلام همایون افراخته شد و شکل مصاف و پیکر پیکار پدید گشت . بار اول

فرزند پادشاه ، جلال الدین محمد اکبر و بیرام خان و شاه ابوالمعالی و تردی بیک و

بهادر سلطان با فوجی شجاعان بر مخالفان حمله کردند و آتش پیکار را مشتعل

گردانیدند . سر پیکان از تن خون آلوده خسته رنگ لعل پیکانی گرفت و نوك

سنان از عکس چهره زران دود گشته زردی کهر با پذیرفت .

بیت

ز کشته ندیدند بردشت راه هوا گشته چون روی رنگی سیاه

دلیران لشکر و بهادران صفدر و مردان دلاور از خندق و جبری که اسکندر

بسته بود عبور کردند و به زخم تیغ آبدار و خدنگ جانگداز دمار از روزگار

آن باد پیمایان خاکسار بر آوردند .

شعر

پذیرفته از روز^۱ نیمی فزون
که شد زان سپاهان^۲ سه بهره نگون
ز هر سو نگون هندوئی بود پست
چه بی سر فکنده چه بی پا و دست
ز تن رفته خون با گل آمیخته
چو خیکی سیه باده زو ریخته
سلطان اسکندر به وجود لشکر انبوه و ژنده پیلان
بسا شکوه مغرور بود و
نخوت الیس لی ملک مصر^۳ به دماغ راه داده و از مضمون الم تر کیف فعل باصحاب
الفیل الم يجعل کیدهم فی تضلیل^۴ غافل مانده از بیم چهرشان کهربائی شده چون
گاه از صدمه تندباد وزان متفرق و گریزان شدند .

نظم

همه هندوان سینه ریشان شدند
چو زلف معنبر پریشان شدند
برون رفته سگ رای بر گشته بخت
ولی خون بها مانداز اوتاج و تخت
لشکر جغتای ایشان را تکامیشی کرده جمعی کثیر را به راه عدم فرستادند
و بعضی را دستگیر کرده به درگاه همایون آوردند .

بیت

همه هندوان شد اسیر مغل
به کردن نهادندشان بار غل
روز دیگر همایون پادشاه از رزمگاه کوچ کرده متوجه دهلی شده و بلاد
هند را متصرف گردید .

وقایع متنوعه

در این سال شاه دین پناه از قرا باغ کوچ کرده در دارالسلطنه تبریز نزول

۱- چنین است در نسخ و ظاهراً : نبد رفته از روز

۲- س : سپاهان

۳- سورة الزخرف ۵۱

۴- الفیل آیات ۱ ، ۲

اجلال فرمود. آن حضرت فرمود تا در باغ شمال که اعتدال هوا و فضای جانفزا و لطافت اشجار و طراوت گلزار و آبهای روان که جنات تجری من تحتها النهار^۱ درغایت اشتها است.

نظم

چه باغی که شد رشک باغ ارم	گل آتشینش چراغ ارم
چنارش قد افراخته از زمین	زده پنجه برساق عرش برین
نهال گلش همچو خوبان شنک	به حنا همه ناخنان کرده رنگ
چو خط بتان سبزه اش دلکشا	ز سر کشتگانش نسیم صبا
به هم سوسن و غنچه اش متصل	زبان در دهان از پی کام دل
درختان سرش همه دلپسند	چو سبزان رعنا ی بالا بلند
بر آورده چون بلبلاش نوا	کبوتر به چرخ آمده در هوا

در آنجا جشن پادشاهانه و بزم خسروانه ترتیب کنند. بنا بر فرمان، فرایشان چابک دست قبه و بارگاه را به اوج مهر و ماه برافراختند.

بیت

یکی بارگاهی چو مینو سپهر	کشیدند تا زروه ماه و مهر
شاه دین پناه دربار گاه قرار گرفته	مطربان خوش آواز و خنیاگران چنک
نواز در آن بزمگاه نوای خسروانی و صوت	داودی و لحن باربدی ادا کرده و از
صدای قانون و بربط ملک در فلک	به رقص آمده .

شعر

بربط چو عذرا مریمی کابستنی دارد همی
از درد زادن هردمی در ناله زار آمده